

ولایت در عرفان با تکیه بر آراء علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)

سید محمد بنی هاشمی^۱

حسین ناجی^۲

چکیده:

ولایت در عرفان اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و سرآمد آموزه های عرفانی شمرده شده است. بر همین اساس حضرت علامه طباطبایی (ره) در اثر جاودان خود - تفسیر المیزان - به مسأله ی ولایت توجهی خاص مبذول داشته اند. ایشان ولی مطلق را از آن ذات باری تعالی دانسته که بر همه چیز و همه کس ولایت دارد که این مقام و موقعیت را به برخی بندگان صالح و خالص خویش موهبت نموده و ایشان با توجه به علم و عصمت بی مانند خود به آن درجه از ولایت نایل آمدند و این درجه از ولایت خاص ائمه ی معصومین (ع) و اولیای طاهرین می باشد. اما راه تهذیب نفس که انسان را زیر پوشش ولایت حق ببرد و مستقیماً از سرپرستی خدای سبحان مدد بگیرد به سوی همگان باز است و دیگران می توانند مقام ولایت اکتسابی برسند. نوشتار حاضر این مسئله را بررسی و به سؤالات مهمی در این زمینه پاسخ می دهد.

واژگان کلیدی:

ولایت، ولایت تشریحی علوی، ولایت اکتسابی، معرفت نفس

^۱ - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، گروه ادیان و عرفان.

^۲ - دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته ادیان و عرفان و دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

طرح مسأله:

هر علمی از علوم ظاهری ممکن است بر طالب خود مکشوف گردد. اما عرفان به عنوان عالی ترین رشته معارف بشری چنین نیست که هر اقدام کننده مبتدی بتواند از رمز و راز آن آگاه شود، عرفان عهده دار جامع ترین انسان شناسی است و انسان شناسی، نقش بارزی در نیل انسان به سعادت حقیقی و همه جانبه دارد و از میان مسایل عرفانی، مسئله ی ولایت عرفانی، تاثیر فراوانی بر شکوفایی شخصیت انسان می گذارد.

بر همین اساس مقاله پیش رو برخاسته از اهمیتی است که موضوع ولایت در میان سایر موضوعات دارد. بهتر دیده شد موضوعی انتخاب شود که هم کاربردی و هم مفید و قابل عرضه باشد.

همچنین با طرح نظرات علامه طباطبایی (ره) در باب ولایت عرفانی پرده از ابعاد علمی و شخصیتی ایشان برداشته شود تا چهره ی عرفانی این عارف سده ی حاضر بر طالبان طریق نمایان شود.

مقدمه

در مقاله پیش رو ضمن ارائه تعریف دقیقی از ولایت در بین ارباب لغت، معنا و مفهوم آن از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) مورد بررسی قرار گرفته، در ادامه ولایت الهی و مراتب نزولی آن مورد عنایت واقع شده، سپس با استناد به آیات قرآن کریم ولایت معصومین (ع) مطرح گردیده و در پایان ولایت اکتسابی و شرایط وصول به آن نیز مورد بحث واقع شده است.

ولایت در لغت

این واژه از ماده ی «ول ی» است و «ولی» بر (وزن فلس) به حصول دو چیز (یا بیشتر) در کنار هم بدون آنکه بین آنها چیز دیگری فاصله شود، گفته می شود؛ (راغب اصفهانی، ص ۸۸۵، ماده و-د-ی) و به همین جهت برخی ارباب لغت آن را به معنای نزدیک و قرب می دانند. اما برخی ولی را مالک تدبیر می دانند یعنی کسی که برای تدبیر و اداره ی جامعه، یتیم یا زن، به آنان نزدیک می شود و به رتق و فتق (در حیطة ولایت خود) مبادرت می ورزند. قیومی می گوید: «الولی بمعنى الفاعل من ولیه اذا قام به و کل من

وَلِيٍّ أَمْرٍ أَحَدٍ فَهُوَ وَلِيٌّ ؛ وُلِّيَ بِهِ مَعْنَى فاعِلٍ مِنْ وَكَلَهُ ، كَسَى رَأْيَ كَوْنِهِ كَمَا فِي كَارِ دِيْغَرِي قِيَامِ كُنْدٍ وَ هَرِ كَسِ كَارِ دِيْغَرِي رَأْيَ كَوْنِهِ عَهْدَهُ كَرَفْتِ ، وَ لِيٍّ أَوْ اسْتِ . « (فیومی، ج ۲، ص ۳۵۰) بنا بر این « ولایت » - به فتح واو - مصدر و به معنی نصرت است و « ولایت » به کسر واو - اسم مصدر و به معنی سلطنت ، قدرت ، نقابت ، امارت و بر عهده گرفتن یک امر . وُلِّيَ و مولی ، گاه به معنی فاعل به کار می روند ؛ یعنی موالی و گاه به معنی مفعول، یعنی موالی . واژه ولی هم در مورد انسان مومن به کار می رود و هم در مورد خدای متعال: به مومن ، « وُلِّيَ خُدا » گفته می شود و به خدا وُلِّيَ المومنین « اما واژه مولی در قرآن فقط بر خدای سبحان اطلاق شده است » (راغب اصفهانی، ص ۸۸۷-۸۵۵ و ابن منظور، ج ۶، ص ۹۸۵-۹۸۴) .

یکی از اسمای حسناى خداوند سبحان « وُلِّيَ » است. قرآن کریم می فرماید : « ... فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ » "الشوری، ۹" در این آیه می فرماید : نه تنها خدا ولایت دارد ، بلکه بنا به ضمیر فصل تنها وُلِّيَ خداست . «وُلِّيَ» در آیه شریفه : « يُنَزِّلُ الْخَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَةً وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ » " شوری ، ۲۸ " به معنای مدبّر امور است ؛ خدا که تدبیر کننده هستی است، باران فرو می فرستد و رحمتش را گسترش می دهد. (طباطبائی، ج ۱۳، ص ۳۱۷) خلاصه آن که ولایت - به کسر واو - به معنی امارت و تولیت و سلطنت و - به فتح واو - به معنی محبت است . ولایت ، مأخوذ از ولی به معنی قرب هم استعمال شده است ، ولی به معنی حبيب و دوست هم همین نتیجه را می دهد ، زیرا حَبِّ مَلَاذِمٍ بِاِقْرَابِ اسْتِ . (قیصری، رومی، ص ۸۶۵)

معنای ولایت

اولیای خدا کسانی هستند که به مقام ولایت الهی رسیده اند. ولایت معانی بسیاری دارد؛ از قبیل یاری ، آزادی ، دوستی ، سرپرستی و غیره. اما حضرت علامه معتقدند همه ی این معانی به یک معنا باز می گردد و آن نزدیکی دو چیز یا دو نفر به نحوی است که واسطه و فاصله ای میانشان نباشد. ایشان می فرمایند : « هر چند که اهل لغت معانی بسیاری برای ولایت بر شمرده اند ، لیکن اصل در معنای آن بر طرف شدن واسطه در بین دو چیز

است به گونه ای که بین آن دو، واسطه ای نباشد که از جنس آنها نیست (در این صورت هر یک ولی دیگری محسوب می شوند.) ولی از باب استعاده در معنای دیگری نیز استعمال شده و آن نزدیکی چیزی به چیز دیگر است. حال این نزدیکی به هر وجهی که باشد؛ چه نزدیکی به مکان باشد و چه به نسبت خویشاوندی و چه به مقام و منزلت و چه به دوستی و صداقت و چه به غیر اینها که با این حساب کلمه ی ولی بر هر دو طرف ولایت اطلاق می شود. این ولی اوست و او ولی این است؛ یعنی از نظر مکان و یا خویشاوندی و یا مقام و یا دوستی و غیره اینها نزدیک وی است. اگر معنای اصلی کلمه را در نظر بگیریم که عبارت بود از اتصال دو چیز به یکدیگر و نبودن واسطه ای بین آن دو، این اطلاق دو طرفی روشن تر می شود؛ چون یکی از آن دو چیز، آن چنان در دنبال دیگری قرار گرفته که هیچ چیز دیگری غیر این به دنبال آن قرار نگرفته است. (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۲۹)

ولایت الهی

حال که معنای ولایت به صورت عمومی روشن شد، لازم است بدانیم که در خصوص حق تعالی ولایت به چه معنی است.

ولایت او یعنی هر چیز در ذات و صفات و افعال به او برپاست؛ زیرا او هر چیز را ایجاد کرده و از نهان عدم به ظهور وجود آورده است. (همان، ج ۱۱، ص ۳۴۱)

اولین اندیشه ای که با مشاهده ی این عالم در فکر می آید این است که این عالم مشهود از موجودات تشکیل شده و هر یک از این موجودات و اجزای وجودشان از خودشان و قائم به ذات خودشان نیست، زیرا اگر برپا به ذات خود بودند نه دستخوش دگرگونی می شدند و نه نابود می گشتند. پس می فهمیم که این موجودات و اجزای آنها و هر صفت و اثری که جنبه ی هستی دارد از دیگری و مال دیگری است. [یعنی صفات و آثاری که از نقص بر می آید مثل زشتی و سستی و خطا، از خودشان است]. و آن دیگری همان کسی است که او را خدا می نامیم. اوست که این عالم و اجزای آن را ایجاد کرده و برای هر یک حد و مرزی جدا از دیگری قرار داده است. پس باید خود او موجودی بدون حد باشد و گر نه خود او هم محتاج به مافوقی است که او را محدود کرده باشد. و نیز می

فهمیم که او از واحدی است که کثرت نمی پذیرد ، چون کسی که در حد نمی گنجد متعدد نمی شود و باز هم می فهمیم که او با اینکه یکتاست ، تمامی امور را همانطور که ایجاد کرده تدبیر هم می کند ، زیرا او مالک وجود آنها و همه ی امور مربوط به آنهاست و کسی در هیچ چیز با او شریک نیست. (همان، ج ۱۲، ص ۳۵)

پس از آن جا که خدای متعال ، خالق مظاهر هستی است ، تمام موجودات در پیدایی و پایایی خود ، محتاج و وابسته به او هستند و او پروردگار و صاحب همه چیز است.

ولایت عام الهی بر آمده از رحمت عامه ی اوست که بر تمامی موجودات نور افشانده و آسمان ها و زمین را به نور ربوبی روشن نموده است. هر نعمتی ، رحمتی است از سوی خداوند که به خلق می بخشد. ولی بعضی از رحمتها به واسطه ی اسباب [به خلق می رسد] مانند نعمتهای مادی ظاهری و برخی دیگر بدون واسطه ، مانند نعمتهای باطنی همچون ولایت. (همان، ج ۳، ص ۴۷۴)

مراتب ولایت

ولایت در گرو ارتباط و اتصال موجودات با خداوند تبارک و تعالی است و چون این ارتباط در سیر به سوی پروردگار ، رو به شکوفایی و شدت می رود مراتب گوناگونی پیدا می کند:

یکم : ولایت عام که با ربوبیت مطلقه ی الهی همراه است و همه ی موجودات را زیر پوشش خود دارد : ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی. پروردگار ما هموست که همه چیز را آفرید و سپس به سوی کمال هدایتش نمود. (طه/ ۲۰)

دوم : ولایت خاص که خدای متعال بر همه ی مومنان دارد : « والله ولی المومنین » خداوند سرپرست مومنان است. (بقره / ۲۵۶)

سوم : ولایت اخص که انبیاء و اولیای الهی به این ولایت مشرف هستند « ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین » بدرستی که سرپرست من خدایست که قرآن را نازل فرمود و او اداره کننده ی امور صالحان است (اعراف / ۱۹۶)

در نوع اول ولایت عامه را که به آفرینش و حفظ و هدایت تکوینی موجودات اشاره

دارد، بیان می کند که خود دارای مراتبی است، زیرا آفرینش و هدایت خلقی جمادات و نباتات و حیوانات همانند و یکسان نیست.

همچنان که ولایت خاص مومنان بنا بر اختلاف مراتب ایمان تفاوتی پیدا می کند. اما ولایت اخص خارج از احاطه ی شناخت دقیق و اختیار است و برای آن نمی توان مراتبی را فرض کرد.

یک نکته ی مهم قابل توجه است و آن اینکه اگر ولایت عامه مورد خاص و اخص تحقیق می یابد و ولایت اخص، علم خاص و پاک از هر گونه جهل به این حقیقت است. ولایت و تقرب به خداوند تعالی، ملاک برخورداری از نعمتهای اوست. پس نعمتهای باطنی و رحمت خاص او شامل کسانی است که به اندازه ی کافی به حق تعالی نزدیک شده و در ولایت او وارد گشته اند.

همه ی عالم هستی خاضع و ذاکر پروردگار است. از این رو نسبتی با خداوند داشته که آن را ولایت می نامند به همین علت از نعمت و رحمت او برخوردارند.

اما انسان می تواند با ایمان و حرکت به سوی خداوند و بهره مندی از هدایت تشریحی به ولایت خاص و حتی برتر از آن برسد. « خدمت و عبودیت هم مانند رحمت دو گونه است. عبودیت عامه « یعنی خضوع و انفعال وجودی در برابر مبدأ وجود و دیگر عبودیت خاصه، یعنی خضوع و انقیاد در صراط هدایت به سوی توحید.

« هر یک از این دو قسم عبودیت برای خودپاداشی از رحمت و اثری مخصوص و مناسب دارد. عبودیت عامه که در سراسر هستی و در نظام تکوین برقرار است، پاداشش رحمت عامه است... و اما پاداش عبودیت خاصه رحمت خاص خداست». (همان، ج ۱، ص ۶۲۷)

مراد از نعمت و نعیم ولایت است

حضرت علامه معتقد است چند آیه در قرآن کریم در اطراف کلمه نعمت وارد شده است؛ و از آیات چنین استفاده می شود که مراد از نعمت، ولایت اهل بیت است؛ یعنی راهی را که اهل بیت به سوی حضرت پروردگار پیموده اند، و سبیل آنان الی الله تعالی است، که همان مقام عبودیت محضه می باشد.

یکی از آن آیات آیه ی شریفه ی: «ثم لتسئلنَّ یومئذٍ عَنِ النَّعِیمِ» در سوره ی مبارکه تکوین است که در آن ، تبدیل نعمت به کفر و ورود در جهنم و استقرار در دوزخ نشان داده شده است . پس حقیقت نعمت همان صراط مستقیم و کوتاه ترین فاصله ای است که بنده به سوی خدایش می پیماید ، و به مقام عبودیت مطلقه و محضه نایل می گردد ؛ و تبدیل این نعمت به کفر ، تبدیل این صراط مستقیم ، به پیمودن راههای مُعَوَج و منحرف و کج است که آن را از مقصد دور می کند و در آخر به دوزخ می افکند .

حضرت علامه در ذیل تفسیر این آیه ی شریفه به روایات متعددی متوسل می شود که مراد از نعمت و نعیم همان ولایت اهل بیت است که در اینجا به اختصار نمونه هایی را یادآور می شویم.

در تفسیر به سند خود از جمیل از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت : به آن حضرت عرضه داشتم معنای آیه ی « لتسئلنَّ یومئذٍ عَنِ النَّعِیمِ » چیست ؟ فرمود : این امت بازخواست می شود از نعمت رسول الله ، و سپس از نعمت ائمه اهل بیتش . (همان، ج ۲۰، ص ۶۰۵)

حضرت امام صادق (ع) در مجلسی که ابو حنیفه نیز حضور داشت از او می پرسند که مراد از نعیم چیست که در این آیه مورد سؤال و مواخذة واقع می گردد ؟ ابو حنیفه می گوید : مراد همین نعمت هایی است که از اغذیه و فواکه و امثالهما ، خداوند به مردم داده است . حضرت می فرمایند : مراد از نعیم ولایت ما اهل بیت است . یعنی از مردم سؤال می شود تا چه اندازه راه سلوکِ اِلی الله خود را با راه و روش وسیره منهاج خودتان تطبیق نمودید ؟ و تا چه مقدار از مقام عبودیت محضه و مطلقه برخوردار شدید ؟

و مراد از جنت النعیم که در قرآن وارد است نیز همین بهشت است . یعنی بهشت ولایت که همان بهشت مخلصین و مقربین از اولیای خدا و واصلین به مقام توحید ذاتی است ؛ بهشت آنانکه شوائب وجودی خود را به طور کلی به باد نسیان سپردند ؛ و همه را تسلیم حق کردند .

با تمام این شواهد و قرائن حاقیه داخلی و عارضه خارجیّه ، ما نعمت را کنایه از

ولایت دانستیم؛ گرچه بحسب ظاهر، مراد مطلق نعمت است؛ لیکن در حقیقت باید مراد نعمت ولایت باشد. (حسینی تهرانی، ص ۱۶۹-۱۷۰)

اقسام ولایت

حضرت علامه در ذیل تفسیر آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی مانده پس از بحث و بررسی ولایت و تعریف آن، اقسام چهارگانه ای را برای ولایت مترتب نموده است. که اینکه به شرح آن می پردازیم.

ولایت تکوینی خداوند

مرحوم علامه در این قسمت به آیاتی اشاره می کند که خداوند را قادری متعال که توانایی هرگونه تصرف در هر موجود و هر رقم تدبیر و به هر طوری که خود بخواهد برایش میسر و صحیح و روا می داند که این آیات عبارتند از:

« أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ » "سوره شوری آیه ۹"

« مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ » سوره سجده، آیه ۴ "

« أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » "سوره یوسف، آیه ی ۱۰۱"

« فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ » "سوره شورا، آیه ۴۴"

بنابر این طبق مستندات قرآنی فوق خداوند متعال نسبت به همه چیز و همه کس و به هر شکلی ولایت و تصرف دارد. و هر چه هست از اوست.

ولایت تشریحی خداوند

اما دسته دوم، یعنی آیاتی که ولایت تشریح شریعت و هدایت و ارشاد توفیق و امثال اینها را برای خدای متعال ثابت می کند، آنها نیز از این قرارند.

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » "سوره بقره، آیه ۲۵۷"

« وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ » "سوره آل عمران، آیه ۶۸"

« وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ » "سوره جاثیه - آیه ۱۹"

« وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ »

و من يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا "سوره احزاب آیه ۳۹"

پس از توجه به مقدمات مذکور، روشن می شود، خدای سبحان هم دارای ولایت

تکوینی است و هم دارای ولایت تشریحی، زیرا بر اساس توحید ربوبی تنها خداوند است که با اعمال ولایت، جهان هستی را اداره کرده و اوست که همواره با انحاء گوناگون ربوبیت خود را اعمال می کند. و نیز بر اساس پذیرش نبوت و فراغت از اثبات وحی، تنها خداست که حق وضع قانون دارد و قوانین وضع شده را توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم ابلاغ می کند.

ولایت تشریحی پیامبر (ص)

اما آیات دسته سوم، یعنی آیاتی که ولایت تشریحی را که در آیات قبل برای خداوند ثابت می کرد در آنها همان را برای رسول خدا ثابت می کند و قیام به تشریح و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان و قضاوت در آنان را از شئون و مناصب رسالت وی می داند. (طباطبایی، ج ۶، ص ۱۷)

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» «سوره احزاب، آیه ی ۶»

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ» «سوره نساء آیه ی ۱۰۵»

«إِنَّكَ لَتَنهَدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» «سوره شوری، آیه ی ۵۲»

«رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» «سوره جمعه، آیه ۲»

باری جامع و فشرده این آیات اینست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز دارای چنین ولایتی هست که امت را به سوی خدای تعالی سوق دهد و در بین آنها حکومت و فصل خصومت کند و در تمامی شئون آنها دخالت نماید و همینطور که بر مردم اطاعت خدای تعالی واجب است اطاعت او نیز بدون قید و شرط واجب است. پس برگشت ولایت آن حضرت بسوی ولایت تشریحی خداوند عالم است، به این معنا که چون اطاعت خداوند در امور تشریحی واجب است و اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم اطاعت خداست پس رسول خدا مقدم و پیشوای آنان و در نتیجه ولایت او هم همان ولایت خداوند خواهد بود. (همان، ص ۱۸)

ولایت تشریحی علوی

و اما قسم چهارم یعنی آیاتی که همین ولایتی را که دسته سوم برای رسول خدا ثابت

می نمود برای امیرالمومنین، علی بن ابیطالب (علیه السلام) ثابت می کند. (همان)

این آیات را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- آیاتی که به طور مستقیم، مسأله ولایت و امامت را مورد توجه قرار می دهد و به وضوح از آن بحث می کند.

۲- آیاتی که به طور غیر مستقیم از این مسأله بحث می کند. (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۷۷)

در بخش اول آیات ذیل را مورد بحث قرار می دهیم.

۱- آیه ولایت

۲- آیه ی اولی الامر

۳- آیه تبلیغ

آیه ی ولایت

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ » (مائده، ۵۵-۵۶) .

« ولی و سرپرست و رهبر شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع ذکات می پردازند » و هر کس خدا و رسولش و این مومنان را ولی خود گیرد [از حزب الله است] پیش تنها حزب الله چیره اند. این آیه در پی رخدادهای تصدق انگشتر در نماز به وسیله امام علی علیه السلام نازل شده است. سبک و سیاق این آیات نیز گواه این است که آنها در پی حادثه ای نازل شده اند. مفاد این آیات چنین است: ولی شما خدا و پیامبر (ص) و مومنان اند. اما برخی بر این باورند که ولایت مذکور به معنای نصرت است و از آن معنای تصرف و تدبیر استنباط نمی شود چرا که می گویند این آیات ما بین آیاتی قرار دارند که مضمون آنها نهی از ولایت اهل کتاب و کفار است، به همین جهت این دو آیه را با آیات قبل و بعدش در سیاق شرکت داده و می گویند همه اینها در صدد بیان یکی از وظایف مسلمین اند، و آن وظیفه عبارت است از اینکه مسلمین باید دست از یاری یهود و نصاری و کفار بردارند، و منحصرأ خدا و رسول و مومنین را یاری کنند، البته مومنینی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع ذکات می

دهند. (طباطبایی، ج ۶، ص ۳)

حضرت علامه در پاسخ به این نوع استنباط از کلمه « نصرت و یاری » اینگونه توضیح می فرمایند که مفسرینی که می گویند « ولی » در آیه مورد بحث به معنای ناصر است ، لابد مرادشان از نصرت ، نصرت در دین است که خدا هم آن رامورد اعتنا قرار داده و در بسیاری از آیات از آن یاد کرده ، و چون می توان دین را هم برای خدا دانست و هم گفت دین برای خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) است و هم گفت دین برای رسول خدا و مومنین است به سه اعتبار همچنین می توان یاری دین را هم یاری خدا دانست . چون پروردگار متعال شارع دین است کما اینکه در چند جای قرآن این اطلاق را کرده و فرموده : « وَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ النَّصَارُ اللَّهُ » "سوره صف ص ، آیه ۱۴"

« إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ » "سوره محمد آیه ۷"

« وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ » "سوره آل عمران آیه ۸۱"

آیه اولی الامر

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » " (نساء ، ۵۹) ؛ ای کسانی که ایمان آوردید ، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامرتان نیز اطاعت کنید ؛ پس اگر در چیزی نزاع کردید ، اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید ، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید ، این کار بهتر و نیکو فرجام تر است .»

آیه یاد شده ، از جمله آیاتی است که تفسیر آن بین فریقین تفاوتی بسیار دارد . البته مفهوم تعبیر « اولی الامر » روشن است ، لیکن محور اصلی تفاوت تفسیر فریقین درباره تعیین مصداق اولی الامر می باشد. در دیدگاه شیعه ، اولی الامر تنها بر ائمه طاهرین که افرادی معین اند ، اطلاق شده (و این آیه نیز یکی از دلایل شیعه درباره نص و نصب ولایت اهل بیت به شمار می رود) لیکن بین دانشمندان اهل سنت اختلاف است ؛ برخی این تعبیر را به افرادی معین اختصاص می دهند ولی بیشتر اهل تسنن بر این باورند که این تعبیر گروههای متعددی را شامل می شود .

در این آیه، اطاعت از خدا و رسول واجب شمرده شده است. اطاعت از خدا که بالذات صاحب فرمان و صاحب همه امور و شئون است، عمل به آموزه‌ی قرآن می‌باشد و اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله در بیان جزئیات احکام و تفسیر آیات نیز به (نحوی) همان اطاعت از خدا خواهد بود؛ پس اطاعت ایشان در منصب رهبری و حاکمیت جامعه و داوری بین مردم و نیز اطاعت در احکامی است که از جانب خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض شده است.

روشن است اطاعت حضرت که هم اکنون در قید حیات نیستند، عمل به سنت ایشان می‌باشد؛ سنتی که صحت آن احراز شده است. خداوند در این آیه، امر به اطاعت از خود را با تعبیر «اطیعوا» و پس از آن، امر به اطاعت از اولی الامر را با عطف بر اطاعت از رسول تنها با یک تعبیر «اطیعوا» (اطاعت کنید) بدون آنکه آن را تکرار کند، آورده است؛ از این رو، ابعاد، شرایط و آثاری که قرآن برای اطاعت از رسول برشمرده، برای اطاعت از اولی الامر نیز مطرح است.

آیه تبلیغ

«یا ایها الرسول بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.» (مائده، ۶۷)^۱

ای رسول، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگارت را نرسانده ای و خدا تو را از مردم حفظ خواهد کرد؛ خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

در کتاب‌های بسیاری از علمای اهل سنت و همه کتب معروف شیعه اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ آمده است که آیه‌ی فوق در شأن امام علی (ع) نازل شده است. این آیه در جریان غدیر خم و خطبه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی علی (ع) به عنوان وصی و ولی نقل شده است.

محقق بزرگ علامه امینی در کتاب الغدیر، حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با اسناد و مدارک زنده نقل می‌کند، و همچنین از ۸۴ نفر از

تابعین و ۳۶۰ دانشمند و مولف معروف اسلامی. (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۸۳)
اکنون به تحلیل و تفسیر آیه ی مذکور می پردازیم:

مفاد آیه ی تبلیغ

دربرسی و تحلیل آیه ی تبلیغ به نکاتی پی می بریم که حاصل آن به شرح ذیل است:
الف) آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ آن بودند از شئون رسالت ایشان به شمار می آید زیرا خداوند ایشان را با «یا ایها الرسول ...» خطاب کرده است.
ب) حکمی که پیامبر خدا مأمور به ابلاغ آن بود، به حدی اهمیت داشت که اگر ابلاغ نمی شد، گویی اصل دین و تمام گزاره های آن ابلاغ نشده و موجب بی نتیجه ماندن مقصود سایر آموزه های دین می گردید.
ج) مأموریت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این آیه پیامی بوده که نوعی دل نگرانی و احساس خطر از تبلیغ آن داشته اند.
د) مخالفان این پیام، کافر قلمداد شده و خدا آنان را هدایت نمی کند.

سخن علامه

حضرت علامه نکات فوق الذکر را اینگونه بیان می دارند که:

اول اینکه در این آیه رسول الله (صلی الله علیه و آله) با اینکه دارای القاب زیادی است بعنوان رسالت مورد خطاب قرار گرفته؛ و این از این جهت است که در این آیه گفتگو از تبلیغ است، و مناسب ترین القاب و عناوین آن جناب در این مقام همان عنوان رسالت است، برای اینکه به کار رفتن این لقب خود اشاره ایست به علت حکم؛ یعنی وجوب تبلیغی که بوسیله ی همین آیه به رسول الله (صلی الله علیه و آله) گوشزد شده است، و می فهماند که رسول، جز انجام رسالت و رسانیدن پیام کاری ندارد، و کسی که زیر بار رسالت رفته البته به لوازم آن که همان تبلیغ و رسانیدن است قیام می کند. **دوم** اینکه در این آیه از خود آن مطلبی که باید تبلیغ شود اسم نبرده؛ تا هم به عظمت آن اشاره کرده باشد و هم به آن چیزی که لقب رسالت به آن اشاره داشت، اشاره کند، یعنی بفهماند که این مطلب امری است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در آن هیچ گونه

اختیاری ندارد. (طباطبایی، ج ۶، ص ۷۷-۷۱)

در این آیه ی شریفه رسول الله (صلی الله علیه وآله) مأمور به تبلیغ حکمی شده که تبلیغ و اجرای آن مردم را به این شبهه دچار می کند که نکند رسول الله (صلی الله علیه وآله) از اظهار آن اندیشناک بوده، از همین جهت بوده که خداوند امر اکید فرمود که بدون هیچ ترسی آن را تبلیغ کند؛ و او را وعده داد که اگر مخالفین درصدد مخالفت برآیند آنها را هدایت نکند؛ و این مطلب روایتی را که هم از طرق عامه و هم از طرق امامیه وارد شده است تأیید می کند؛ چون مضمون آن روایات این است که آیه شریفه درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده، و خداوند رسول الله (صلی الله علیه وآله) را مأمور به تبلیغ آن نموده، و آن جناب از این عمل بیمناک بوده که مبدا مردم خیال کنند وی از پیش خود پسرعم خود را جانشین خود قرار داده است، و به همین ملاحظه انجام آن امر را به انتظار موقع مناسب تاخیر انداخت تا اینکه این آیه نازل شد. ناچار در غدیر خم آن راعملی کرد و در آنجا فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» یعنی هر که من مولای اویم، این - علی بن ابیطالب - نیز مولای اوست. (طبرسی، ج ۳، ص ۲۲۳)

اما «ولایت» باید دانست همانطور که در زمان رسول الله امور امت و رتق و فتق آن بدست آن جناب اداره می شده بطور مسلم و بدون هیچ ابهامی پس از درگذشت وی نیز شخصی لازم است که این امر مهم را عهده دار باشد، و قطعاً هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد که توهم کند دینی چنین وسیع و عالمگیر، دینی که از طرف خدای جهان، جهانی و ابدی اعلام و معرفی شده است، دینی که وسعت معارفش جمیع مسائل اعتقادی و همه ی اصول اخلاقی و احکام فرعی را که تمامی قوانین مربوط به حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسانی را متضمن است بر خلاف سایر قوانین و استثنا احتیاج به حافظ و کسی که آنطور که شاید و باید آن را نگهداری کند ندارد. (طباطبایی، ج ۶، ص ۶۹-۷۰)

و آن شخص کسی نیست جز وجود عزیز و معصوم امام علی ابن ابیطالب (ع)، که این آیه در تعیین ولایتش در روز غدیر خم نازل شده است.

از مباحثی که تاکنون پیرامون ولایت مطرح شد می توان اینگونه نتیجه گرفت که

گاهی ولایت از طرف خدای سبحان به برخی بندگان خاص اعطا می شود و در حقیقت جعل الهی است نظیر ولایتی که حضرات معصومین داشتند و در برخی آیات و روایات بدان اشاره شد که البته این قسم از ولایت، خاص اولیای مقرب الهی است و به هیچ بنی آدمی غیر از ایشان تعلق نمی یابد چرا که لازمه ی دریافت این موهبت الهی، برخوردار بودن از مقام شامخ عصمت می باشد و عصمت مقامی است که دارنده ی آن از هرگونه خطا و اشتباه و گناهی مصون و پاک بوده، و وجود مطهرش از هرگونه آلاشی بدور است و این جایگاه فقط و فقط از آن ائمه ی معصومین می باشد و دیگران اگر هم به کمالاتی می رسند فاقد این ویژگی خاص هستند و در مرتبه ای پایین تر از حضرات معصومین (ع) قرار گرفته و از ولایت نازلتری برخوردارند. اما طرح این مسأله بدان معنا نیست که ولایت فقط از طریق عنایات الهی به برخی از بندگان تعلق می گیرد بلکه طبق نظر علامه علاوه بر ولایت فوق افراد دیگر نیز می توانند با کسب معرفت نفس و مراقبه ی از آن، به درجه نازلی از ولایت نایل آیند.

حضرت علامه ولایت اکتسابی و عوامل و شرایط نیل به آن را در اثر گران سنگ خویش «رساله الولایه» به طور کاملاً مبسوط و ظریفی بیان داشته اند. که به شرح و بسط آن در این زمینه خواهیم پرداخت.

معنای ولایت اکتسابی

یکی از اختصاصات پیامبران ولایت تکوینی و ارتباط با عالم غیب و ملکوت است و ایشان بدین وسیله با ماورای این عالم اتصال و ارتباط دارند و از امور باطنی آگاه می شوند که البته مراتب انبیا نیز متفاوت است و هر یک به فراخور مقام و مرتبت خویش از اسرار نهفته ی الهی بهره می برد برخی پیامبر تبلیغی اند و به گسترش تعالیم انبیای قبل از خویش می پردازند برخی پیامبر تشریحی اند و صاحب کتاب و شریعت می باشند و از آن میان برخی پیامبران اولوالعزم می باشند که قطعاً این تفاوت ها اختلاف مراتب را نزد انبیا به همراه دارد.

حال با این مقدمه این سؤال مطرح می شود که آیا اتصال و ارتباط با ماورای این

عالم فقط منحصر به انبیاست و آن یک موهبتی الهی است که تنهای نصیب آنان شده است؟ یا اینکه این امر منحصر به ایشان نبوده و برای دیگران هم امکان پذیر است؟ به بیان ساده تر اینکه این مقام اختصاصی و عنایتی الهی است برای پیامبران و یا امری است اکتسابی و قابل تحصیل برای دیگران؟

حضرت علامه اعتقاد دارد مقام ولایت و آگاهی از عالم غیب و باطن امری است اکتسابی و هر کس می تواند با مراقبه و جهاد به آن نایل آید.

نقول: و ذلك لأن النسبة بين هذه النشأة و ماورائها نسبة العلیّه و المعلوئیّه ، و الكمال و النقص ، و هی التي نسبیها بنسبه الظاهر و الباطن ، و حیث إنّ الظاهر مشهود بالضرورة و شهود الظاهر لا یخلو من شهود الباطن لكون وجوده من أطوار وجود الباطن و رابطاً بالنسبه إلیه ، فالباطن أيضاً مشهود عند شهود الظاهر بالفعل ، حیث إنّ الظاهر حدّ الباطن و تعینه فلو أعرض الانسان عن الحدّ بنسیانه بالتعمل و المجاهده فلا بدّ من مشاهدته للباطن و هو المطلوب . (طباطبایی ، رساله الولایة ، ص ۲۳)

در توضیح مطلب می گوئیم: نسبت میان این عالم با عالم ماوراء نسبت «علیت و معلولیت» و «کمال و نقص» است که ما آن را نسبت «ظاهر و باطن» می نامیم. و از آن جا که ظاهر عالم ضرورتاً مشهود ماست و شهود ظاهر، خالی از شهود باطن نیست، زیرا ظاهر از اطوار وجود باطن و عین ربط به آن است، پس هنگام بالفعل مشهود ما می شود. و از آن جا که ظاهر «حدّ و تعین» باطن است، هر گاه انسان با کوشش و مجاهدت از این حد درگذرد و از آن غفلت بورزد، ناگزیر باطن را مشاهده خواهد کرد. و همین مطلوب ماست. (خسر و شاهی، ص ۴۸)

آیت الله ممدوحی در توضیح این عبارت علامه طباطبایی فرمودند: «عالم ماده معلول عالم مثال است، یعنی اگر ما بخواهیم به صورت پله ای از عالم ماده بالا برویم به عالم مثال خواهیم رفت. عالم مثال همین الان همراه ما و شما، بالفعل موجود است. ظاهر معلول باطن است. به فرموده ی مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - عالم ماده از عالم مثال چکیده است. مرحوم آخوند ملاصدرا - رضوان الله علیه - در کتاب «اسفار»

می فرمایند: « حمل بین عالم ماده و عالم مثال ، حمل رقیقه و حقیقت است . » ... نسبت این عالم ماده با باطن ، نسبت علیّت و معلولیت است . مثل تصوّر انسان و نوشتن او . انسان وقتی می نویسد، مرتب تصور می کند و می نویسد ، اگر یک لحظه تصوّر نکند دیگر نمی تواند بنویسد .

در حقیقت اینجا نیز نظام علی و معلولی حاکم است . ظاهر مشهود است و قائم به باطن است، گرچه باطن هم مشهود است اما ما نمی بینیم . وقتی ما شاهد ظاهر هستیم، باطن نیز بالفعل مشهود ما است. اگر کسی چشم باطنش باز شود امکان ندارد از شهود ظاهر پی به مشهود باطن نبرد. چون که وجود ظاهر از اطوار وجود باطن است . ظاهر همان باطن است که تجلی کرده است . پس با همین عالم ماده ، باطن آن نیز مشهود است . ظاهر حدّ باطن است. در حقیقت باطن محدود می شود به عالم ظاهر ، اگر انسان بتواند این حد را با مجاهده بشکند و از آن غفلت بورزد ، حتماً باطن عالم را مشاهده خواهد کرد . (حسنزاده، ص ۴۶-۴۷)

پس به تحقیق روشن شد که برای انسان امکان پذیر است در این عالم ماده باشد در حالی که به حقایق پوشیده و پنهانی که بعد از مرگ طبیعی با آن روبرو خواهد شد . اطلاع و وقوف پیدا نماید . [پس نتیجه اینکه رویت حقایق و اسرار عالم قبل از مرگ طبیعی ، منحصر به انبیا نیست و دیگران نیز می توانند به آن مقام عالی دست یابند] .

راه وصول به ولایت اکتسابی

اما سوال اینجاست که راه رسیدن به ولایت اکتسابی کدام است؟ و چگونه می توان به مقام ولی الهی نایل آمد؟ حضرت علامه در پاسخ به این سوال می فرمایند.

در دین مبین اسلام نزدیکترین راه برای رسیدن به مقصود و آشکار ترین و روشن ترین راه دستیابی به شهود حقایق و لقاء الله را طریق معرفت نفس دانسته که موجب پیدایش معرفت حقیقی می گردد و سالک در سایه ی آن به « فنای ذاتی » دست می یابد و توجیه ذاتی را با تمام وجود احساس می کند.

حضرت علامه در این باره می فرمایند: همانا معرفت به پروردگار از طریق معرفت نفس، نزدیک ترین راه و کامل ترین نتیجه می باشد؛ برای اینکه این طریق قوی تر است و تأکید بیش تر را از آن خود ساخته است. برای همین است که قرآن و سنت این هدف رامدّ نظر قرار داده اند. با هر زبان ممکن که شده به این قصد دعوت می نمایند. خداوند سبحان می فرماید (همان): (یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدّمت لِعَد و اتقوا الله إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بما تعملون و لاتکونوا کالذین نَسُوا اللهَ فانساهاهم انفسهم اولئک هم الفاسقون) "سوره حشر، آیه ۱۸-۱۹"

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید، و هر کسی باید بنگرد که برای فردای خود از پیش چه فرستاده است؛ و [باز] از خدا بترسد. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است. و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ آنان همان فاسقاند. و این آیه همچون «عکس نقیض» است برای این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که بین شیعه و اهل سنت، حدیث مشهوری است: «من عَرَفَ نفسَه عرف رَبَّهُ أو: فقد عرف رَبَّهُ» هر کس خود را شناخت، خدایش را هم شناخت، یا «پس به تحقیق خدایش را شناخت».

رهنمودهای پیامبر به ابوذر برای تحصیل ولایت

ابوالاسود می گوید: برای ملاقات ابوذر، وارد تبعیدگاه او در ربه شدم، او در این ملاقات، این حدیث را برای من نقل کرد و گفت: من روزی وارد مسجد النبی شدم،

دیدم رسول خدا (ص) و علی امیرالمومنین (ع) در کنار هم نشسته اند و غیر از آن دو بزرگوار ، کسی نیست ، فرصت را مغتنم شمرده ، به رسول خدا (ص) عرض کردم : « بابی انت و امی اوصنی بوصیه ینفعی الله بها. فقال : نعم و اکرم بک یا اباذر انک منا اهل البیت و انی موصیک بوصیه فا حفظها فانها جامعه لطرق الخیر وسیله ، فانک ان حفظتها کان لک به کفلان »

« پدر و مادرم فدای تو باد ، سفارشاتى بفرمائید که به حال من نافع و سودمند باشد . رسول خدا (ص) پذیرفت و فرمود : ای اباذر تو از ما اهل بیت هستی و من سفارشاتى به تو می کنم و تو باید آن ها را حفظ کنی . زیرا این وصایا و سفارشات ، مشتمل بر همه ی راه های خیر است و اگر تو آن را حفظ کنی دو بهره برای تو خواهد بود .» در بخشی از این سفارشات فرمود : « یا اباذر اتحبُّ ان تدخل الجنة ؟ قلت نعم فداک ابی ، قال : فاقصر من الامل و اجعل الموت نصب عینک و استح من الله حق الحیاء ، قال : قلت : یا رسول الله کلنا نستحی من الله قال : لیس ذلک الحیاء و لکن الحیاء من الله ان لا تنسى المقابر و البلی و الجوف و ماوعی و الرأس و ما حوی ، و من اراد کرامه الاخره فلیدع زینه الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت ولایه الله » (مجلسی، ج ۷۴، ص ۸۳)

« اباذر! آیا دوست داری وارد بهشت شوی ؟ در جواب گفت : بلی : پیامبر فرمود : از آرزو بگناه و مرگ را نصب العین خود قرار ده و از خدا آنچه آن که شایسته است شرم کن . اباذر گفت : همه ما از خدا شرم می کنیم . فرمود : شرم از خدا آن است که قبر و پوسیدگی در قبر را فراموش نکنی ، شکم و غذا را مورد توجه و کنترل قرار دهی و سر و اندیشه و افکار را که در سر می پرورانی ، واری کنی ، بدان هر غذایی که در شکم خویش جای می دهی و هر فکری را که در حرم دل راه می دهی ، در مرئی و منظر خداست. قبر و پوسیدگی در قبر را فراموش نکن.

آن گاه فرمود : اگر کسی کرامت الهی را می طلبد ، باید زینت دنیا را رها کند و اگر این مراحل را طی کردی ، به ولایت الهی می رسی »
در بخش دیگری خطاب به او می فرمود : « یا اباذر ! ان اهل الورع و الزهد فی الدنیا هم

اولیاء الله حقاً» (همان، ص ۸۷)

آنان که دنیا را به چشم بی رغبتی می نگرند اولیا الهی اند .

البته زهد و ورع نشانه ولایت الهی است ، هر که ولی الله شد اهل ورع و زهد است ، نه این که هر کسی اهل ورع و زهد شد ولی الله باشد. (جوادی آملی، ص ۱۵۲)

نتیجه گیری:

ولایت از نظر لغت از « ولی » به معنای قرب ، مأخوذ است. ولایت - به فتح واو - به معنی نصرت و محبت است و به کسر واو ، به معنای سلطنت ، قدرت ، امارت ، تولیت آمده است.

در اندیشه علامه طباطبایی عبارتست از نزدیکی دو چیز یا دو نفر به نحوی که واسطه و فاصله ای میانشان نباشد.

در خصوص حق تعالی ، ولایت او یعنی هر چیز در ذات و صفات و افعال به او برپاست ؛ زیرا او هر چیز را ایجاد کرده و از نهان به ظهور وجود آورده است. و در ارتباط و اتصال با موجودات مراتب گوناگونی دارد. اول : ولایت عام که با ربوبیت مطلقه الهی همراه است و همه موجودات را زیر پوشش خود دارد. دوم ولایت خاص که خدای متعال بر همه ی مومنان دارد. سوم : ولایت اخص که انبیاء و اولیای الهی به این ولایت مشرف هستند که این نوع از ولایت ، خارج از احاطه ی شناخت دقیق و اختیاریست و برای آن نمی توان مراتبی را فرض کرد. در حقیقت یک عهد الهی است که از سوی ذات احدیت به اولیای معصومین (ع) موهبت گردیده است که آیات متعددی از قرآن کریم نیز دال بر این ادعاست.

حضرت علامه در اثر گران سنگ « رساله الولایه » به مرتبه نازلتری از ولایت پرداخته اند و آن اینکه مقام ولایت و آگاهی از عالم غیب و باطن امری است اکتسابی و هر کس می تواند با مراقبه و جهاد به آن نایل آید. ایشان به تبعیت از وصیت پیامبر اکرم (ص) به جناب ابوذر روشن ترین راه رسیدن به این نوع از ولایت و دستیابی به شهود حقایق و لقاء الله را طریق معرفت نفس و رعایت زهد و ورع و حیاء دانسته اند.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن منظور : لسان العرب المحيط ، با مقدمه شیخ عبدالله العلالی ، بیروت ، دارالجلیل و داراللسان العرب ، ۱۴۰۸ ه.ق .
- ۳- جوادی آملی ، عبدالله ، ولایت در قرآن ، ۱۳۷۸ ه.ش ، چاپ پنجم ، قم ، مرکز نشر رجاء .
- ۴- حسن زاده ، صادق : طریق عرفان ، ۱۳۸۷ ه.ش ، قم ، آیت اشراق .
- ۵- حسینی طهرانی ، محمد حسین : مهر تابان ، ۱۴۲۳ ه.ق ، چاپ ششم ، مشهد مقدس ، انتشارات نور ملکوت قرآن .
- ۶- خسروشاهی ، سید هادی : مجموعه رسائل ، ۱۳۸۷ ه.ش ، جلد دوم ، چاپ دوم ، قم ، موسسه بوستان کتاب .
- ۶- راغب اصفهانی ، حسین بن محمد : مفردات الفاظ القرآن ، تحقیق صفوان عرفان داودی ، دارالقلم دمشق ، چاپ اول ، ۱۴۱۲ ه.ق .
- ۷- راغب اصفهانی ، حسین بن محمد : المفردات فی غریب القرآن ، ۱۴۱۸ ه.ق ، تحقیق و ضبط محمد سید کیلانی ، بیروت ، دارالمعرفه .
- ۸- طباطبایی ، علامه سید محمد حسین : تفسیر المیزان ، ۱۳۷۷ ه.ش ، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی ، تمام مجلدات ، چاپ دهم ، قم ، دفتر انتشارات اسلامی
- ۹- طباطبایی ، علامه سید محمد حسین : رساله الولایه ، قم ، دفتر انتشارات اسلامی
- ۱۰- طبرسی ، فضل بن حسن : مجمع البیان ، ۱۴۰۳ ه.ق ، قم ، مکتب آیت الله نجفی .
- ۱۱- فیومی ، احمد بن محمد المغزئی الفیومی : مصباح المنیر ، ۱۳۹۱ ه.ق ، بیروت دارالمکتب العلمیه
- ۱۲- قیصری رومی ، داود بن محمود : شرح فصوص الحکم ، ۱۳۷۵ ه.ش ، به کوشش جلال الدین آشتیانی ، تهران ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی .
- ۱۳- مجلسی ، محمد باقر : بحارالانوار ، ۱۳۶۲ ه.ش ، تهران ، دارالکتاب الاسلامیه .
- ۱۴- مکارم شیرازی ، ناصر : پیام قرآن ، ۱۳۸۱ ه.ش ، چاپ پنجم ، تهران ، دارالکتب الاسلامیه .
- ۱۵- مکارم شیرازی ، ناصر : تفسیر نمونه ، ۱۳۷۸ ه.ش ، تهران ، دارالکتب الاسلامیه